

دکتر  
ابراهیم رحیمی زنگنه

دکتر ابراهیم رحیمی زنگنه

دکتر خلیل کهریزی

- شابک : 978-964-6254-64-0 : دوره؛ 4-66-6254-964-978 : ج. ۱؛  
978-964-6254-67-1 : ج. ۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۷۷۶۶۹
- عنوان و نام پدیدآور : ارجنامه سلطانی: به پاس چهل سال تلاش تأثیرگذار و خستگی ناپذیر دکتر محمدعلی سلطانی پدر تاریخ کرمانشاهان در حوزه گردپژوهی و کرمانشاه‌شناسی / [گردآورنده هیأت اجرایی]؛ زیر نظر ابراهیم رحیمی زنگنه، خلیل کهریزی.
- مشخصات نشر : تهران: سه‌ها، ۱۳۹۷.
- مشخصات ظاهری : ۲ ج. : مصور.
- مندرجات : ج. ۱. شناختنامه. - ج. ۲. مقالات و عنایات.
- موضوع : کرمانشاهان -- تاریخ -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
- موضوع : **Kermanshahan (Iran: Province) -- History -- \* Addresses, essays, lectures**
- موضوع : سلطانی، محمدعلی، ۱۳۳۶ - - یادنامه‌ها
- رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۴۴
- رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۷ ۴ الف ۸۵ ر / DSR۲۰۴۷
- شناسه افزوده : رحیمی زنگنه، ابراهیم، ۱۳۵۱ -
- شناسه افزوده : کهریزی، خلیل، ۱۳۶۷ -
- شناسه افزوده : **Kahrizi, Khalil**
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا

## ياهو

### رخش در سنت حماسی غرب ایران

دکتر آرش اکبری مفاخر<sup>۱</sup>

در زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران «رخش» در تحولی با حذف x پیش از ř به řaš «سیاه» تبدیل و در روایتی گفتاری از رخش با عنوان «اسب سیاه» یاد شده است.<sup>۲</sup> نیز قس: řaš > řaxš «بخش، سهم». در روایتی ارمنی نام اسب رستم «رَش» به معنای «سرخ روباهی» آمده است.<sup>۳</sup> رخش در حماسه‌های گورانی<sup>۴</sup> دو کاربرد دارد:

#### ۱. در معنای مطلق اسب:

- |   |                               |
|---|-------------------------------|
| نه تو کشت‌زار، چرا مکردیا <sup>۵</sup>  | - رخش دیم و چو، نه تاک و تنها |
| او رخش گلگون، خیمه تمام زر <sup>۶</sup> | - پرسا او علم، ازدهاپی—کر     |

۱- کانون فردوسی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

۲- انجوی شیرازی، ابوالقاسم، فردوسی‌نامه، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳- خالقی مطلق، جلال، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، ۱۳۸۱، ش، ص ۲۸.

۴- زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو است. زبان گورانی امروزه در مناطق کرمانشاه، اورامان و کرانه‌های مرزی ایران و عراق رواج دارد. این زبان دارای ادبیاتی غنی و گسترده از سده‌های نخستین هجری تا به امروز است.

۵- هفت‌خون رستم (به زبان گورانی)، شم ثبت ۲۹۱۹۵، رونوشت اسدالله صفری، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۸۰، ش، ص ۲۸، ب ۲، نیز ب ۳-۴.

۶- برزو و فولادوند (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، ش ثبت ۲۹۱۹۳، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۸۰، ش، ۱۷۱، ب ۷، نیز ب ۸-۹، ۱۱.

چنی گیو یوان، و نزد مادر<sup>۱</sup>

- خسرو روان بی، و رخس رهوار

## ۲. اسب ویژه رستم:

رخس اسب ویژه رستم است که در حماسه‌های گورانی با ویژگی‌های اساطیری و صفاتی همانند «پرنده»<sup>۲</sup>، «پرنده بی‌پر»<sup>۳</sup>، «تیزبال»<sup>۴</sup>، «بالدار»<sup>۵</sup>، «بحری وار»<sup>۶</sup>، «زرد»<sup>۷</sup>، «گلرنگ»<sup>۸</sup>، «گلگون»<sup>۹</sup>، «نیلی رنگ»<sup>۱۰</sup>، «کاسه سم»<sup>۱۱</sup>، «زبان فهم»<sup>۱۲</sup> و ... توصیف می‌شود. در روایت گورانی رستم و بور بیان رستم برای کشتن ازدهای ببر بیان، رخس را برمی‌گزیند: وی پس از گزینش رزم‌ابزارهایش به شهر بازمی‌گردد و نشانی رمه اسبان منوچهر و زال را از پیری می‌پرسد. پیر کوه بزرگی را که از دور پیداست، به‌وی نشان می‌دهد. رستم - آن‌گونه که قهرمان در جستجوی اسب شش‌پا بوده - به‌سوی کوه روان می‌شود و رمه اسبان را در کوه می‌یابد؛ یک‌یک اسبان را با کمند می‌گیرد، اما هنگامی که دست بر پشتشان می‌نهد، سینه آنان بر زمین می‌رسد. ناگهان کره جوانی را می‌بیند که گرد مادیانی می‌چرخد. رستم کره را با کمند گرفتار می‌کند و دست بر مهره پشتش می‌نهد. این اسب اعلای کاسه سم که همتایی ندارد، اصلاً نمی‌لرزد و خود را جمع می‌کند. چوپان بر رستم می‌خروشد که این اسب از آن تو نیست؛ ما منتظر آمدن پور زال زر

۱- شاهنامه کوردی (ههورامی)، ئەلماس خان کهنوله‌یی، به کوشش محمدرشید امینی، عراق، ۳۸۵ ش، ص ۱۸۸.  
 ۲- هفت لشکر (به زبان گورانی)، روایت منسوب به الفت، دستنویس شم - ۱۹۳۷، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، ۱۳۴۹ ق. گ ۶۲ ب؛ داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان (به زبان گورانی)، دستنویس شم - ۹۷۷۳، کتابخانه مجلس، گ ۸ الف؛ رستم و بور بیان (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، شم ثبت ۲۹۱۹۵، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه. ۱۳۸۰ ش، ص ۵۰.

۳- مثنوی شاهنامه با لهجه‌ای ناشناس، دستنویس ش ۱۶۵۵۹، کتابخانه مجلس، ۱۲۸۸ ق. گ ۲۲ الف.

۴- رستم و بور بیان، رونوشت صفری، ص ۵۵.

۵- هفت لشکر گورانی الفت، ۳۶۱ الف.

۶- همان، ۳۶۲ الف.

۷- همان، ۱۹۳ الف؛ برزو و فولادوند، رونوشت صفری، ص ۱۴۰.

۸- رستم و بور بیان، رونوشت صفری، ص ۵۹.

۹- برزو و فولادوند، رونوشت صفری، ص ۱۳۹.

۱۰- هفت لشکر گورانی الفت، گ ۸۶ الف.

۱۱- هفت‌خوان رستم، رونوشت صفری، ص ۲۵؛ رستم و بور بیان، ص ۳۸.

۱۲- جواهرپوش، روایت مصطفی بن محمود گورانی، دستنویس شم - ۴۶۱۶، کتابخانه ملک، ۱۳۰۷ ق. ص ۸.

هستیم. دو روز پیش دو نفر این کره را آورده و گفتند که این رخس رستم زال است. رستم با شنیدن این سخن یزدان را سپاس می‌گزارد و خود را پور زال زر معرفی می‌کند که از سوی خداوند آمده‌است. سپس رخس را لگام می‌زند؛ لگامی زربافت که از پوست کرگدن است. راوی رخس را بحری‌زاده بر و پرنده بی‌پر می‌خواند که چون برق می‌جهد. رستم بر پشت رخس زین و بر روی زین پوست شیری را که سام به‌عنوان باج از نهنگال گرفته، می‌اندازد. رخس چون باز پرواز می‌کند و رستم در غبار زمین گم می‌شود.<sup>۱</sup>

در روایت گورانی دیگری از داستان ببر بیان، رخس امانت «سروش» خوانده شده‌است. در این روایت هنگامی که رستم قصد گرفتن رخس را دارد، چوپان با خشم و خروش او را باز می‌دارد و می‌گوید سروشی از غیب آمده، اسب را «رخس رستم» خوانده و نزد وی به‌امانت سپرده‌است:

راست واچه پریم، اینه اسب کین  
پیدا بی ژ غیب، ناآما ژ لام  
حالا ژو صدا، من هر مدهوشم  
نگهداریش کر، حالا منالن  
نامم رستم‌ن، اولاد زالم  
او شو و لای تو، پی من کیاستن  
کمند دا و باد، شکر حقش کرد<sup>۲</sup>

رستم وات: چوپان! حکایت کرین  
واتش: سروشی، نوی ژ ناکام  
صدای سروش، گرمانه گوشم  
واتش: رخس رستم، اولاد زالن  
رستم وات: چوپان! خوش‌وخوش‌حالم  
ای رخس گردون، پی من آراستن  
چوپان هورگیلا، رستم رخسش برد

پس از این داستان رستم سوار بر رخس با درفش ازدهاپیکر و جوشن ببر بیان به راه می‌افتد و به هفت‌خان می‌رود. در خان یکم رخس دیوی را که با نیروی جادو خود را به شیری دگرگون کرده، می‌کشد. در خان دوم رخس به یاری رستم آمده و وی را از دهان ازدها نجات می‌دهد.<sup>۳</sup> رستم در این داستان بارها دست در گردن رخس می‌اندازد؛ وی را نوازش می‌کند و چهره و چشمانش را می‌بوسد. در دو روایت دیگر از هفت‌خان گورانی<sup>۴</sup> رستم پیش از گام‌نهادن در راه هفت‌خان رخس را برمی‌گزیند و سپس پای در راه می‌نهد.

۱- رستم و بور بیان، رونوشت صفری.

۲- داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان، گ ۷.

۳- هفت‌خوان رستم گورانی، رونوشت صفری.

۴- شاهنامه کوردی، ج امینی، ص ۸۷-۱۳۷؛ شاهنامه کردی، به کوشش ایرج بهرامی، تهران، ۱۳۸۹ ش، ج ۲، ص ۳۱-۳۴.

این داستان که با برخی روایت‌های گزینش رخس برای رفتن رستم به البرزکوه و آوردن کیقباد هم‌سو است، بازتاب نگرشی شاه‌محور است که در آن گزینش رخس برای بازآوردن شاه است، اما در روایت‌های پهلوانی رستم برای رفتن به جنگ ببر بیان رخس را برمی‌گزیند. این دو مضمون به‌خوبی تفاوت بین روایت‌های شاهی و پهلوانی داستان‌های حماسی ایران را نشان می‌دهد.

رخس بارها دزدیده می‌شود: در آغاز داستان رستم و سهراب، سواران تهمینه وی را می‌ربایند. در این ربایش با نگاهی آیینی و آسمانی به رخس، هرکس از وی بهره‌ای می‌گیرد. برخی نیز رخس را با مادیان‌های خود جفت می‌کنند.<sup>۱</sup> در داستان رزمنامه کنیزک<sup>۲</sup> صحنه دیدار و گفتگوی زرعلی با رخس بسیار شنیدنی است. پس از آن زرعلی رستم را از احوال ایران آگاه کرده، همراه رستم به‌سوی ایران به راه می‌افتد. در داستان رزمنامه کنیزک هنگامی که رخس با زرعلی روبه‌رو می‌شود، سرش را پایین می‌آورد و با اشاره از وی می‌خواهد تا سرش را ببوسد:

رواج‌نمای حکم، حشمت‌پناهان  
دایم جویای رزم، شیر روی کمین  
نپین وقت بزم، عیش و بشارت  
نبیر نبیران، زال سهمگین  
شش‌ساله باور، نه ملک کابل  
شاه چی و کلات، ونت بیو جزم  
بخشش [وا] انعام، حشمت پناهن  
بکیانه و جخت، پری زال زر  
راهی بی درفش، کیخسروشاهی  
گشت صاحب‌منصب، وزیر [وا] ناظر

بنویسه و لای، تاج‌بخش شاهان  
بور سرافراز، سیستان‌زمین  
تورانی کردن، هفت‌اقلیم غارت  
دلیران کار، سیستان‌زمین  
یک‌تن نمانو، نه خاک زابل  
آژده‌درفش، بکیشه پی رزم  
ده روزه نوجا، اتراخ<sup>۳</sup> شاهن  
سام [وا] جهانگیر، چنی فرامرز  
نامه دا و دست، چپر بی راهی  
شصت‌هزار نفر، نوجا بی حاضر<sup>۴</sup>

۱- روستم و زوراب، ترجمه از هورامی به کردی، علی بابیر آغا، عراق، ۱۹۵۵ م.

۲- نک: اکبری مفاخر، «رزمنامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیران)»، پژوهشنامه ادب حماسی، شم ۱۸، ۱۳۹۳، ص ۱۴۵-۱۷۱؛ همو، رزمنامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیران)، تهران، ۱۳۹۵.

۳- اصل: اطراخ

۴- اصل: هاظر

دبدبۀ دهول، دنگ رزازیل (۴)  
 میلادی جوشا، و خاطرخواهی  
 گاو ژ روی ماهی، مکردش فریاد  
 سپا راهی بی، پری کارزار  
 و تاو [وا] تعجیل، درون پر ژ درد  
 افتاده بی حال، مجروح [وا] دل غمین  
 ذانا چپرن، منمانو گذر  
 قاصد کیانان، ژ شهر زابل  
 مخشوشن ولات، خسرو چنی زال  
 کون پیلتن، نوۀ سرمستان  
 جهانگیر کون، هیچ نین دیار  
 لوان نه شکار، نین نه ای جا  
 فرامرز [وا] سام، شیر سهمگین  
 سیر سراوان، چمنان نو  
 پی آمانی تو، خیر بکیانو  
 بیان ژ شکار، شیران گمراه  
 اسیر ایران، ژ دست برجین  
 سپای بی حساب، بی حد<sup>۲</sup> آوردن  
 ژ گشت سیرانگای، جاگۀ شکاری  
 من ویم مذانوم، نه چه جاگه هن  
 دور کوهساران، هوزان سمراغ  
 هر جا گذرگای، پور سرمستان  
 نه کوه [وا] هامون، نکردش قرار  
 پیلتن نوی، ارواح سپردش  
 دیا بو مسکن، بو قلعه [وا] کوهسار

طوس نوذر بی، پیشرو و تعجیل  
 گودرزی تمام، روان بی راهی  
 یکطبق زمین، بی و گرد [وا] باد  
 نه و شو آرام، نه و رو قرار  
 ژ کو بشنوه، قاصد نامه برد  
 تاشی و کابل، و زابل زمین  
 دیده بان ژ دور<sup>۱</sup>، آورد او نظر  
 زمزمه خیزا، نه قلعه کابل  
 چپر نه ایران، آوردن حوال  
 قاصد چون پرسا، نه پور دستان  
 فرامرز ژ کون، گو<sup>۱</sup> سام سوار  
 جواب دا نه پیش، پیلتن یکماه  
 بیست شون شیران، سیستان زمین  
 جهانگیر بور، کوهساران [وا] گو  
 مسکن مأواشان، کس نمذانو  
 بادا بمانو، نامه تو نی جا  
 قاصد وات: یاران! جای نیشن نین  
 شاه افراسیاب، غنیمت گردن  
 هاناکر برشی، ژ هر کوهساری  
 زرعلی واتش: من پی پیلتن  
 جبل جبلان، چمنان باغ  
 شکارگای قدیم، اولاد دستان  
 تعجیل کردو جخت، سه روزتا ایوار  
 نگای در [وا] دشت، صحرا مکردش  
 نه کوی گنجلو، سر برد او دیار

۱- اصل: کوه

۲- اصل: حد

رودان جاری، صحن سرگون  
 روی هامون صحرا، سبزی مرغزار  
 جستجو کردش، نه هر کناره  
 دودش نه روی گاو، هفتمین ویرد  
 واتش: یا صاحب، هفت قلّه افلاک!  
 ناپیدا نی جا، پشت [او] پناهیم  
 قطره میکوم، نه وقت و بی وقت  
 تمامی ایران، پی او ماتمن  
 افتاده حالم<sup>۲</sup>، ندادوم نفس  
 نگاه کرد نو دشت، کوه سهمناک  
 دیارن نو جا، چون کوی بیستون  
 به پرسو+ حوال، شیر تاج بخش  
 و تعجیل میو، خاطرش ریشن  
 صداس نه بهرام، کیوانی گذشت  
 دردم یاوا پی ش، برق آسا دستور  
 تاسه توم کردن، شیر دلاور!  
 وات نشان بیم در، شیر تاج بخش  
 رهنماییم کر، چارم ناچارن  
 یکسر بردنش، صغیر [او] کبیر  
 شکست آوردن، دلیران کی  
 ایرانای<sup>۱</sup> شیران، کس نو جانین  
 شاطر گرد به دوش، دم و علم کرد  
 پیلتن بی هوش، نه سایه کوه دا  
 پیا بی نه رخس، شیر روی نبرد<sup>۳</sup>

چشمه و مرغزار، لاله لب روان  
 جنگل جنگلان، سیرانگه شکار  
 یکایک کردش، بو طور نظاره  
 پیلتن نوی، هناسش بی سرد  
 و زارزار وه، سر نیانه خاک  
 راهنمای راهان! گم کرده راهیم  
 پری پیلتن، مگیلوم و جخت  
 ناپیدان نه کوه، نه هرده چمن  
 یزدان بی باک!، به فریادم رس  
 نو دم زرعلی، سرهورداشت نه خاک  
 خش آماش وچم، نودشت [او] هامون  
 و دوان دوه، رو+ کرد پری رخس  
 رخس ژ دور زانا، شاطر ویشن  
 شهنة رعدآسا، کیشا نه او دشت  
 خاره سنگ کردش، به سرمه کوی تور  
 سر ساوا ونش؛ یعنی بوسه در  
 زرعلی دست کرد، نه گردن رخس  
 نه کامین چمن، مست [او] خمارن  
 شای افراسیاب، ایران کرد اسیر  
 نبردش کردن، کرشیوز نه ری+  
 شاه خسرو نه سیر، سابلان چین  
 رخس یه شنفت، زرانی خم کرد  
 و یک درنگی، بردش و اوجا<sup>۱</sup>  
 باز هم اندکی، زرانی خم کرد

۱- اصل: جاه

۲- اصل: افتاده حالم

۳- هفت لشکر الفت، برگ ۲۷ ب - ۲۹ الف.

کنیزک نیز در زمان تنهایی بر پای رخس سجده می‌کند. این کردارها بازتابی از آیین‌های مربوط به قداست اسب در ایران است:

جهانگیر و سام، دست دابین و گرز  
کنیزک نو دم، فرصتش ذاناه  
قاعده قانون، و جا آوردش  
پی رزم [او] مصاف، تو نمه جوشی  
گشادنمای بخت، خسروپرستان  
پراکنده کر، چغانی<sup>۱</sup> فغفور  
کردی دیو سفید، تهمورث<sup>۲</sup> هلاک  
قهرمان چاکر، پرعقل<sup>۳</sup> [او] تدبیر  
قسم و معبود، فرد تنها تاک  
نی رزم [او] مصاف، مبو و تاقی  
شهنازی پیران، نه میدان بین  
نبرد مردان، ونت مبو جزم  
نه جای گشت ری، مردم دم انعام<sup>۳</sup>

نو جا پیلتن، چنی فرامرز  
میدان خالی بی، ژ توران سپاه  
سجده نه پای رخس، پیلتن بردش  
عرض کرد: فدات بام، پی چی خاموشی  
روشن‌نمای ملک، چراغ سیستان  
کورنمای خاقان، خفیف‌نمای تور  
شصت پیکانت، کیشای نه‌روی خاک  
شیر بیان‌پوش، نوۀ زال پیر  
اینه تو کردی، کس نورد و یاد  
شرط بو یزدان، عمرم دا باقی  
تا ایسا مصاف، کودکان بین  
ایمجار و گیرن، موینی نه رزم  
شرط بو ار یزدان، نکرد من تمام

رخس در نبرد رستم با زنون نقش آیینی بسیار پررنگی دارد. در این نبرد که دشوارترین نبرد است، زال دو بار رخس را با خود به هامون برده، با خداوند نیایش می‌کند و از او می‌خواهد رستم را پیروز سازد:

- بار نخست

استدعاش بو، نوینوم ضرر  
بنوم دستگیر، و چنگ دشمن  
بلکم الطافش، چنیم یاور بو  
روی میدان کین، بستانه چه پی‌ش

واچه پیر زال، نه درگای داور  
سر تا پا عریان، او پیر کهن  
رو نه التجای، درگای داور بو  
ژو طرف زنون، غورث وات نه پی‌ش

۱- اصل: چقانی

۲- اصل: طهمورس

۳- همان، برگ ۳۷ ب - ۳۸ الف.

بی شک شهنشای، بی مقابلین  
چاره‌ش نمندن، آخرشن نفس  
خاک کردش و سر، زال دل‌ملخش  
واتش: ای کریم! کار ساز بی‌چون  
دادرش شاهان، شه‌پهریارانی  
هر کس به طوری، چنث هن کرم  
ار رستم نبود، ویرانن مالم  
توانا و طاقت، رستم نممن  
دایم نگهدار، سردار رخش  
کرم بی‌شمار، و نم نکی جور  
وی طور دادنت، مبو بردنت  
نجات در ونش، جهان آفرین  
فرصت در رستم، نه عرصه خطر  
دو کس به زاری، نه درگای جبار  
پنا بر و ذات، جهان آفرین  
بیدادش ویرد، نه کره افلاک!

ار تحقیق رستم، زال زابلین  
و دست بسته، ماوروم و پس  
زال زر شنفت، دست برد پری رخش  
نه سپاه بر چی، رو کرد نه هامون  
آگاه‌دار ژ حال، جمع کارانی  
خبردار ژ رزم، هجده هزار جم  
پیر شکسته، بی پر و بالم  
زنون زور رزم، زیادش هنن  
رخش میدان جو، و کی مبخشی؟  
و کی لایقن، ای رخش او! ای بور  
شکر و درگات، هر چه کردنت  
ای دفعه رستم، نه میدان کین  
ایران تفرقه، نبون در به در  
سجده برد نه خاک، گریوا و زار  
ندائی. اما، و سن زاری او! شین  
نداچون شنفت، سر هورداشت نه خاک

- بار دوم

رو کرد نه هامون، ذلیل زویر  
موات: یا صاحب! فرد فریادرس  
دادرش عالم! فرد فریادرس  
ژ میدان صبح تا، و عصر تنگ  
چون که بی‌همتا، چنث داشت کرم  
واتش: ای فرزند! درون پر ز غم  
دور ژ سپاهی، هم بی‌قراری  
واویلا اندوه، بی‌قراریتن  
کیخسروآما، ایران بی‌غمن

زال زر شنفت، حرف جهانگیر  
رخش کینه‌ور، گرده‌بی و دست  
بیاوه و داد، بی‌کسان کس  
سر نیا و خاک، زال زر بی‌دنگ  
بو طور سر نیا، به خاک ستم  
دیده‌ش چی نه خواب، سام‌آماش و چم  
تو پی چیش وی‌طور، ذلیل زاری  
ایسا پی رستم، شین او! زاریتن  
مژده و پییم در، فتح رستم

دی زبانه کرد، ویرد نه افلاک  
 ژ سم اسپان، زمین شکاوان  
 خسرو و دوربین، بکردش نگاه  
 حرفی وا چوم پیت، بیو نهانی  
 رخش و بی صاحب، حذر الحذر!  
 نمندن طومار، صاحب تاج [وا] تخت  
 ناله گرینش، ویرد نه افلاک  
 یکسر کفت نه خاک، ارزقی بنفش  
 ناله گرینش، ویرد نه افلاک  
 نگون بین نه خاک، مردان خونخوار  
 ژ گیان ویردن، هم زندگانی  
 نه کوس [وا] نه نای، نه طبل [وا] نه پر  
 گریوا و زار، و اندوه ستم  
 زال بود و قربان، نداروم نفس  
 فارغ بو رستم، نه عرصه گای تنگ  
 یزدان زور [وا] ذات، ونش نسندن  
 واتش: ای صاحب!، نه چرخ [وا] افلاک  
 ار رستم نبو، شاهی من تمام  
 برهنه پا بی، هم تاج [وا] کلاه  
 دست و التجای، یزدان پاک بین  
 نجات دهنده، فرقه زیبا و زشت  
 صاحب نصرت، شاهان گشت تمام!  
 ای جادو ژ رزم، فری هن منشور  
 و ذات پاکت، فرد فریادرس!  
 نجاتن رستم، زنون کرد چاک  
 فرما تا شبرنگ، پی عرصه خطر  
 کاویانی درفش، کیشان پری جنگ  
 ژ سم اسپان، زمین شکاوا

و شادی [وا] ذوق، سر هورداشت نه خاک  
 و تاقی ذانا، کیخسرو یاوان  
 رخش کیشا و دور، رو کرد و سپاه  
 فرماش و گودرز، شاه ایرانی  
 زال زبردس، آماش و نظر  
 رو به رو ایران، آوردش و جخت  
 گودرز چون شنفت، سرازیر نه خاک  
 ایرانی سپاه، کاویانی درفش  
 شا هم تاج [وا] طومار، وست نه خاک  
 کاویانی درفش، هم سپاه [وا] سردار  
 دو نهصد هزار، سپاه ایرانی  
 پری پیلتن، تمام خاک نه سر  
 زال زر یاوا، خسرو دی و چم  
 عرض کرد: شهنشاه! آگاه بو ژ پس  
 نجات در اولاد، زال زر نه جنگ  
 خسرو خوش دماغ، وات: رستم مندن  
 و خاطر جمعی، رو مالا نه خاک  
 بیاوه و داد، خجالت ژ یام  
 دیده پر اسرین، یک نیم فرسخ راه  
 ایرانی یکسر، افتاده خاک بین  
 خسرو وات: پادشاه! شهنشاهان گشت  
 کس بی کسان! فریادرس عالم!  
 بیاوه و داد، پر ذات پر زور!  
 رستم نجات در، باورش و دست  
 ندائی آما، سر هور دار نه خاک  
 صدا چون شنفت، شاهی دلاور  
 فرمان دا و جمع، شیران سرهنگ  
 پیران که ذانا، کیخسرو یاوا

پیچیاپیچ ورد، چون مار ارقم  
 ایرانی سیاه، یکسر خود آهنگ  
 مواتن: ایران، تا یوم الممات  
 لطف چنیشان، دایم بو یاورا  
 حد حضور ات، و جا آوردن  
 سام فرامرز، صاحب بوق [وا] کوس  
 اولادان زال، شیر روی نبرد  
 داخل بی نه عدل، مصاف [وا] داوا  
 جوشیان و جخت، نما بین جم  
 دود هناسش، نه انجم ویرد  
 نجات در ونم، نبوم شرمسارا  
 طبل بدنامیم، نبو شکسته  
 ار نمدین قوت، نین توانا  
 داش و زمین دا، بور سینه چاک  
 رو کرد و خسرو، ازدهای نبرد  
 ماشاءاله خیزا، نه کره افلاک<sup>۱</sup>

غورث که درفش، خسرو دی و چم  
 سرداران رزم، دلیران نهنگ  
 ملک نظاره، الحذر موات  
 ضرر ناورون، و درگای داورا  
 زابل نژادان، رو به شاه کردن  
 نه یکجا زال بی، نه یکجا هم طوس  
 برزو دلاور، جهانگیر مرد  
 نقابی هنی، ژ او دم یاوا  
 دو نقابی شیر، هر دوشان به هم  
 رستم که نگای، خسرو شاهش کرد  
 واتش: یا دانای، کرم بی شمارا  
 ژ درگای خسرو، روسیای خسته  
 بیاوه و داد، بی کسان هانا  
 اید واتزنون، هورداشت نهروی خاک  
 سرش و خنجر، تهمورس جدا کرد  
 سجده برد و نش، رو مالا نه خاک

دو داستان حماسی بسیار مهم «جنگنامه هفت لشکر»<sup>۲</sup> و «رستم و ابلیس دیو»<sup>۳</sup> برپایه دزدیده شدن رخس و بازگرداندن وی شکل گرفته‌اند:

در داستان هفت لشکر رستم یکدست و برزو شبانه رخس را می‌دزدند. رخس با دیدن یکدست خروش برمی‌دارد، اما او با نواختن سیلی بر گوش رخس وی را مدهوش کرده، دست و پایش را می‌بندد و او را بر دوش خود می‌برد. افراسیاب به رستم یکدست فرمان می‌دهد رخس گلگون را به هفت خان برده، به جادوان بسپارد و یکدست چنین می‌کند.

۱- همان، ۱۶۱ الف - ۱۶۲ ب.

۲- نک: همان؛ جواهرپوش.

۳- نک: هفت لشکر گورانی الفت، گ ۳۲۶ الف بی؛ اکبری مفاخر، «رستم و ابلیس دیو»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران، تهران، ۱۳۹۵، ج ۴، ص ۴۹۷-۴۹۹.

رستم از نبود رخس می نالد و خود را بدون آن ناتوان می پندارد. شخصی نورانی به خواب رستم می آید و خود را «خضر زنده» معرفی می کند. رستم با شادمانی از خضر تدبیری درباره رخس می خواهد. خضر می فرماید که جهانبخش و گستههم را به سوی هفت خان روانه سازد تا رخس را بازگردانند. بهرام شاه رستم را به دلیل نداشتن اسب سرزنش می کند. زال که از نبودن رخس بسیار نگران است، رستم را مورد خطاب قرار می دهد. جهانبخش و گستههم به خواست رستم برای بازگرداندن رخس روی به هفت خان می نهند. رخس مانند آذرگشسپ با شیهه‌ای جای خود را به جهانبخش نشان می دهد و پس از آن سر سه تن از نگهبانان را می کند. رخس اسب ویژه‌ای است که سخن می گوید و می فهمد. جهانبخش با زبان کابلی به رخس می گوید که گویا رستم را فراموش کرده‌است. رخس با شنیدن نام رستم آرام می گیرد. جهانبخش رخس را نوازش می کند و می گوید که برای رهایی او پای در هفت خان نهاده و طلسم جادوان را در هم شکسته است و اکنون می خواهد او را به سوی زال زر ببرد. سپس از رخس می خواهد به وی رکاب دهد تا او را به نزد پیلتن ببرد. رخس با شنیدن نام پیلتن چون غنچه گل شکوفا می شود. جهانبخش رخس را زین کرده، رو به سوی ایران می نهد و در میانه راه وی را به سام می سپارد. سام سوار بر رخس به میدان می تازد و قراخان را از سر راه خود برمی دارد. سپس به سوی زال و تهمتن می تازد؛ مزده بازگرداندن رخس را می دهد و رویدادها را بازگو می کند. رستم دیدگان رخس را می بوسد و سوار بر وی خداوند را سپاس می گزارد.

در داستان رستم و ابلیس دیو رستم همراه با یک راهنما به سرزمین ابلیس می رود. وی رخس را در مرغزاری رها کرده و خود به خواب می رود. راهنما نیز که وظیفه نگهبانی از رخس را بر عهده دارد، به خواب فرومی رود. ابلیس دیو با استفاده از این فرصت رخس را با خود به آسمان می برد و او را در زندان قلعه‌ای پولادین بر روی کوهی بلند که در میان یک دریا قرار گرفته، به زنجیر می کشد. رستم سوار بر کشتی به پیش می راند و به پای قلعه‌ای برافراشته و پولادین می رسد. رستم و رخس با نعره‌های پیایی با هم گفتگو می کنند. رستم که پی می برد رخس در چاه بنی گرفتار است، کمندی بر رخس می بندد و او را از چاه بیرون می آورد. سپس رخس را در کشتی نهاده و برای برداشتن تاجی به قلعه بازمی گردد. در این زمان ابلیس دیو به سوی کشتی رفته و رخس را دوباره با خود به آسمان می برد. رستم بازمی گردد و پس از یافتن دیو در نبردی وی را گرفتار می سازد. با گرفتاری ابلیس دیو رخس از بند رها می شود و همانند جانوری وحشی روی به شهر و بیابان می نهد. فرامرز رخس را می شناسد و با نعره‌ای او را فرامی خواند. رخس با دیدن فرامرز می نشیند.

فرامرز دست در گردن رخس انداخته، همراه او می‌گیرید. سپس رخس را تیمار می‌کند و سوار بر آن که همانند پرنده‌ای بالدار در حرکت است، خود را به رستم می‌رساند. رودابه، رستم و فرامرز را در آغوش گرفته، می‌بوسد و خاک سُم رخس را بر دیده می‌کشد.

لوا و پیشواز، فرزند دلبر  
یاوا به فرزند، دست کرد و گردن  
تا چند جار گیلا، نه دور رستم  
مالا ژ دیده‌ش، خاک سُم رخس  
خاک پای او، مالا نه دیده‌ش<sup>۱</sup>

تو ژ رودابه، بشنو خبر  
هر ژ دوروه، دست و زاری کردن  
دیده‌ش مبوسا، دایم دمادم  
پیا بی بوسا، شیر تاج‌بخش  
دست کرد نه گردن، او برگزیده‌ش

رخس در نبردهای رستم با برزو و تیمور با اسب‌های آنان - قرلان<sup>۲</sup> و گلرنگ<sup>۳</sup> - که از نژاد خود وی هستند، مبارزه و رستم را خوشحال می‌کند. در داستان رستم و زردهنگ نیز رخس تا مرز کشتن تنزیل، اسب زردهنگ، پیش می‌رود تا این که رستم وی را از این کار باز می‌دارد.<sup>۴</sup> سرانجام رخس به همراه رستم در چاه‌های کنده‌شده به دست شغاد می‌افتد و همان جا می‌میرد. رخس را نیز در کنار رستم به خاک می‌سپارند:

کندن بو دستور، زمانه ورین  
نهان بی او شیر، جنگی نه لاشان  
سپردن و خاک، نه لای دخمه سام  
پیچان و زربافت، دیبای کار چین  
فارغ بی و جور، گهساران و بر<sup>۵</sup>

سه قبر پر نور، تحفه نازنین  
اولین تابوت، رستم نیاشان  
دویم زواره، صاحب عقل و فام  
سیم لاشه رخس، باره دل خمین  
سپردن و خاک، و لای شیر نر

۱- هفت‌لشکر گورانی الفت، برگ ۳۶۶ ب.

۲- «جنگنامه برزو و رستم» ← هفت‌لشکر گورانی الفت، گ ۸۸.

۳- «جنگنامه هفت‌لشکر» ← نک: هفت‌لشکر گورانی الفت، گ ۳۱۴ ب - ۳۱۵ الف.

۴- رستم و زردهنگ (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۹۷۷۶، کتابخانه مجلس، ۱۳۴۹ ش؛ رستم و زردهنگ (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۷۹ ش؛ اکبری مفاخر، آرش، «رستم و زردهنگ»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران، تهران، ۱۳۹۵، ج ۴، ص ۴۹۹-۵۰۱.

۵- رستم و شمقال (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۹۷۸۷، کتابخانه مجلس، ۱۳۰۸ ق، برگ ۸ ب - ۹ الف.